

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

مهسا روزان
۰۲ جولای ۲۰۱۵

چرا مردان بر زنان تجاوز می‌کنند؟

در جهانی زندگی می‌کنیم که تجاوز در آن به یک اپیدمی مبدل گشته است. سایه هولناک تجاوز و ترس از آن در هر شکلش، زنان را از هر گروه، فرهنگ، طبقه و نژادی که باشند، دنبال می‌کند. ریحانه‌ها در ایران، اوزگه جان‌ها در ترکیه، امانت‌ها در هند ... و هزاران هزار زن دیگر از پاکستان و عراق و افغانستان و ... گرفته تا کشورهای امریکا و اروپا، هر دقیقه مورد ضرب و شتم، آزار جنسی و تجاوز قرار می‌گیرند و حتا به جرم دفاع از خود کشته می‌شوند. در حالی که در هند در هر ۲۰ دقیقه به یک زن تجاوز می‌شود، در امریکا هر ۶ دقیقه یک زن مورد تجاوز قرار می‌گیرد. در این جهان زنان هر روزه در معرض کنترل، ضرب و شتم، قتل، اسیدپاشی، تحقیر، آزار جنسی، بردگی جنسی، تهدید و تجاوز هستند. تجارت سکس همچنان وحشیانه از زنان قربانی می‌گیرد، حق کنترل بدن زنان توسط مردان را تضمین و بیلیون‌ها دالر را نثار سوداگران ستم و استثمار می‌نماید و در عین حال این اعمال را یا «مشروع و الهی» و یا «رهائی‌بخش» و «بیان آزادی» می‌نامد. در هیچ جای این جهان نمی‌توان زن بود و احساس امنیت کرد. تجاوز به شکل بی‌سابقه‌ای در سطح جهان گسترش یافته است و یکی از بزرگترین جنایاتی است که علیه زنان انجام می‌شود. تجاوز به تنهایی مایه شرم بشریت بوده و هر فردی باید در جهت پایان بخشیدن به آن تلاش کند. سؤال این‌جاست که چرا مردان به زنان تجاوز می‌کنند و چرا آمار تجاوز روز به روز در حال افزایش است؟ درباره این که چه عواملی باعث تجاوز مردان به زنان می‌شود تئوری‌ها و نظرات گوناگونی وجود دارد و هر یک بر آن است تا با تحلیل این پدیده راه حلی ارائه دهد. هرچند باید در این امر تأمل کرد که کدام تحلیل واقعی است و کدام غیرواقعی. کدام راه حل می‌تواند به‌طور واقعی عملی شود و هدفش تنها جلوگیری از تجاوز نیست بلکه از بین بردن آن است. برخی از نظرات از این قرارند:

۱- تجاوز دلایل بیولوژیک دارد.

این نظریه نه تنها عوامل «طبیعی» و زیست‌شناختی را دلیل تجاوز دانسته، بلکه به نوعی تجاوز را منحصر به مردانی خاص می‌داند. به این صورت که تجاوز عمدتاً یک عمل جنسی و برای داشتن سکس است که با نیروی محرک به داشتن سلطه و مالکیت در ارتباط نزدیک است. از دید این نظریه‌پردازان سلطه و تعرض (تجاوز) در واقع تاکتیک و ابزاری هستند برای رسیدن به خواسته‌های جنسی؛ و هدف نیستند. این دسته معتقدند که حتا متجاوزین بیگانه نیز آن مقداری از

زور و اجبار را به‌کار می‌برند که قربانی را به‌انجام کار وادار کند و عده کمی هستند که «خشم و قدرت» را به‌عنوان انگیزه‌های اصلی تجاوز به رسمیت بشناسند.^۱

یک استدلال در توجیه تجاوز بر مبنای بیولوژی، معتقد است که افراد در طول تاریخ توانایی‌هایی را در خود تکامل داده‌اند از جمله این که یاد بگیرند، چطور یارگیری کنند. در طول زمان تجاوز بخشی از این تکامل در یادگیری در زمینه جفت‌گیری بوده است و معمولاً هم مردان‌اند که اشتیاق بیشتری برای جفت‌گیری دارند و به‌نوعی در رقابت با هم هستند. یا این که تجاوز ممکن است محصول جانبی دیگر عادات هم‌چون تمایلات جنسی مردان به داشتن شرکای جنسی متعدد باشد بدون این‌که مجبور باشند نسبت به آن‌ها احساس مسؤولیت کنند.^۲

تورن هیل و پالمز از طرفداران این استدلال بر این باورند که برای تحلیل پدیده تجاوز باید بر چرایی تحریک شدن‌های جنسی مردان تمرکز کرد، نه این‌که به مردان جوان یاد داد که رفتار تجاوزگرانه آن‌ها بر مبنای گرایش به کنترل و سلطه است. آن‌ها معتقدند انسان‌ها به دو دلیل تاکنون نتوانسته‌اند تجاوز را ریشه‌کن کنند. یکم این‌که مردم قادر نیستند درک کنند که چرا بشر دارای امیال، خواهش‌ها، انگیزه و ارزش است، زیرا نتوانسته‌اند دلایل تکاملی آن را درک کنند. به‌همین دلیل دانش مردم درباره‌ی دلایل مستقیم تجاوز بسیار محدود است. دوم این‌که تلاش‌هایی که برای جلوگیری از تجاوز انجام شده بر مبنای یک چشم‌انداز تکاملی نبوده و به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که در توجیه تجاوز دلایل ایدئولوژیک ارائه دهند تا این‌که با دانشی علمی از تکامل رفتار انسان هم سو باشند.

تورن هیل و پالمز در رؤیای برنامه‌های هستند که تمرکز بر آموزش مردان باشد تا بتوانند تحریک شدن‌های جنسی خود را مهار کنند. آموزشی که بر مبنای دلایل تکاملی امیال آن‌ها باشد. آن‌ها معتقدند بعضی مردان ممکن است به‌وسیله قرار گرفتن مداوم در شرایطی که این رفتارها را شکل می‌دهد یاد بگیرند تجاوز کنند و زنان نیز در فراهم نمودن این شرایط دخیل هستند.

برای نمونه می‌گویند:

«باید بر این تأکید شود که تجاوز غیرقابل پذیرش است و تمایلات جنسی مردها نباید بهانه‌ای باشد برای رفتارهای تجاوزگرانه. زنان نیز باید با همین توضیحات آموزش داده شوند و این که مردان ممکن است چنان برداشتی را از رفتار زنان نمایند که گویا زنان موافقت، حتی اگر نباشند. زنان باید بدانند که جذابیت ممکن است برایشان هزینه بر باشد و پوشیدن لباس‌های تحریک‌کننده، علی‌رغم میل آن‌ها مردانی را جذب خواهد کرد. هرچند رفتار هیچ زنی نباید به مرد این بهانه را بدهد که تجاوز کند اما زنان هم نباید خود را در معرض موقعیت‌های خطرناک قرار دهند.» در عمل زنان محکوم‌اند چرا که با پوشش تحریک‌آمیز خود زمینه تجاوز را مهیا می‌کنند!

در استدلالی دیگر در توجیه بیولوژیک تجاوز، لی ایلیس^۳ معتقد است که دو چیز تجاوز را تحریک می‌کند: تحریک شدن به داشتن سکس؛ و تحریک شدن به کنترل و تصاحب. به‌این صورت که تمامی موجوداتی که تولیدمثل جنسی دارند به‌طور غریزی این نیروی محرک به داشتن سکس را دارند که توسط سیستم مغزی کنترل می‌شود. عامل محرک دوم نیز میان حیوانات و انسان مشترک است. مثلاً در تصاحب آب، غذا... و جفت.

ایلیس اختلاف در گرایش به تجاوز را میزان ترشحات متفاوت مغز در افزایش هورمون آندروژن و دیگر هورمون‌های جنسی مردان توضیح می‌دهد و آن را باعث ایجاد تفاوت در میل جنسی می‌داند. او نیز عوامل محرک جنسی در محیط را نیز در میزان ترشح این هورمون در مردان مؤثر می‌داند.

ایلیس که بر میل جنسی غریزی انسان اشاره دارد نه تنها فراموش می‌کند که فرق بین انسان و حیوان در این زمینه این است که انسان‌ها قادر به کنترل آگاهانه میل جنسی هستند، بلکه تأثیرات محیط و جامعه در چگونگی بروز و

شکل‌گیری آن را نیز در کل نادیده می‌گیرد. از سوی دیگر تورن هیل و پالمز نیز سؤال خوبی را طرح کرده‌اند که چرا بشر دارای امیال، خواهش‌ها، انگیزه و ارزش است؟ اما خود جوابی سطحی و غیرعلمی به آن داده‌اند.

باید گفت تجاوز ربطی به طبیعت و بیولوژی افراد ندارد بلکه پروسه‌ای است که در واقع در آن تمام مردان تمام زنان را در موقعیت ترس و تهدید قرار می‌دهند. این تضمین‌کننده کنترل ضروری و مستمر زنان توسط مردان است. مردان چه تجاوز بکنند و چه نکنند، به لحاظ سیاسی - اقتصادی - اجتماعی با بودن در یک جامعه مردسالار از این وضعیت نفع می‌برند. هر زنی نیز علی‌رغم سن، قیافه ظاهری و موقعیت اجتماعی می‌تواند یک قربانی باشد.^۴

این‌که روابط بین انسان‌ها و در رأس آن زن و مرد جنبه سلطه‌گرانه، ستم‌گرانه و نابرابر دارد، هیچ ربطی به تکاملات و تحولات طبیعی و الزامی و ذاتی جامعه و خصلت نوع بشر (زن و مرد) نداشته و ندارد بلکه از همان ابتدای تاریخ بشری، شکل‌گیری این روابط دلایل کاملاً مادی داشت. دلیل آن نیز تغییراتی بود که در خصلت نیروهای تولیدی صورت گرفت. این تغییر به‌دلخواه مردم نبود و زمانی بود که نیروهای تولیدی پیشرفت کرد، یعنی کشاورزی و دامپروری رشد یافت. این خود به نتایج و عواقبی انجامید که آن را پیش‌بینی نکرده بودند. مثلاً این‌که برخی به‌دلیل داشتن شرایط بهتر جغرافیایی و یا بدنی، توانستند تولید بیشتری داشته باشند و در وضعیت بهتری قرار بگیرند و برخی کمتر داشته باشند و یا اصلاً نداشته باشند. این فرایند بود که به تغییرات در روابط تولیدی انجامید که باعث شد برخی بتوانند مالک ابزار تولید و در نتیجه مالک ثروت اجتماعی شوند و از این رو و توأم با آن مردم به طبقات تقسیم شدند. در نتیجه این تقسیم طبقاتی بود که زنان نیز به زیر سلطه مردان در آمدند. در عین حال تغییراتی منطبق با آن در سیاست، ایدئولوژی، فرهنگ و البته در خواسته‌ها و نیازها و احساسات مردم صورت گرفت تا این نوع شکل نوین سازمان‌دهی را تضمین و حفظ کند.^۵

۲- تجاوز محصول یک جامعه مردسالار است

این نظریه بحث می‌کند که تجاوز تنها یکی از نشانه‌های جامعه مردسالار است، نه تنها یک عمل جنسی نیست بلکه اعمال خشونت بر زن می‌باشد. این اعمال خشونت توسط عوامل و انگیزه‌های سیاسی که خود سلطه‌گر و سرکوب کننده‌اند حمایت و تقویت می‌شوند و قدرت سیاسی - اجتماعی و فرهنگ با سلطه مردانه یعنی مردسالاری را علت آن می‌دانند.

کیت میلر در کتاب معروف خود «سیاست جنسی» بحث می‌کند که رابطه میان دو جنس سیاسی است. او سیاست را مناسباتی مبتنی بر سلطه و قدرت می‌داند که به وسیله آن‌ها گروهی از اشخاص به دست گروهی دیگر تحت کنترل در می‌آیند. او خاطر نشان می‌کند هر زنی که از پذیرش ایدئولوژی مردسالاری خودداری نماید، مردان برای تربیت او به زور متوسل می‌شوند. به‌نظر میلر ترس و تهدید در تمامی جنبه‌های مردسالاری حضور دارد. تجاوز نمونه بارزی از این سیاست اعمال قدرت است.

از نظر آندریا دورکین «تجاوز شکلی از ابراز خشونت است و مکانیسمی است که با آن افراد یا گروه‌هایی سلطه و قدرت خود را بر دیگران ایجاد، تقویت و بیان می‌کنند. تجاوز همواره به‌عنوان یک ابزار سرکوب و بیان قدرت در جنگ‌ها یا به‌منظور اعمال اتوریته طبقه، کاست، نژاد و ... استفاده شده است. بنابراین تجاوز یعنی استفاده و سوءاستفاده از قدرت به‌منظور تهدید، فرودست کردن و کنترل افرادی که در موقعیت پائین قرار دارند. قدرت ساختارهای سیاسی و باورهای اجتماعی هم فرهنگی را ایجاد می‌کنند که زنان در آن قدرت و موقعیت پائینی دارند، و هم تعاریف متفاوتی از زنانگی و مردانگی ارائه می‌دهند.» بحث دورکین تا این‌جا صحیح است. او سپس سیستم موجود که سیستمی با قدرت مردانه است و سلطه مرد بر زن را کاملاً طبیعی جلوه می‌دهد را علت تجاوز می‌داند. این نیز درست است که زنان در

سیستمی با سلطه مردانه که سلطه مرد بر زن را طبیعی جلوه می‌دهد، سرکوب می‌شوند. اما مسأله این است که ما در سیستمی به سر می‌بریم که استثمار، انواع ستم‌ها از جمله ستم نژادی، ملی و ... نیز در کنار ستم جنسیتی و مردسالاری از شروط کارکرد آن هستند. این به دلیل طبقاتی بودن و ماهیت ستم‌گرانه این سیستم است که کلیه تفاوت‌ها چه در زمینه بیولوژی نوع بشر و چه تقسیم کار بین آن‌ها، به منشأ تضادی خصمانه مبدل می‌شوند.

سوزان براون میلر^۴ می‌گوید: «یک تفاوت کلیدی در میزان انگیزه به داشتن سکس، نبود دوره تحریکات جنسی در نوع بشر از جنس زن است که به این ترتیب آن‌ها را هر روز و هر لحظه برای آمیزش آماده نشان می‌دهد. زنان علامتی قابل دید از زمان تحریک شدن خود نشان نمی‌دهند و به عکس دارای یک سیستم پیچیده از علامت‌های روانی، تمایلات و لذت هستند. بدون وجود یک سیستم جفت‌گیری بیولوژیک، مرد می‌تواند وارد رابطه جنسی با زن شود بدون این‌که این رابطه وابسته به دوره‌های بیولوژیک باشد و در نتیجه می‌تواند تجاوز کند. مردان سپس با گذشت زمان متوجه شدند می‌توانند تجاوز کنند و به این کار ادامه دادند، در عین این‌که این را نیز یاد گرفتند که با تحت سلطه گرفتن و سرکوب زنان از طریق سکس، زنان به شدت ضربه می‌خورند، می‌ترسند و تحت کنترل در می‌آیند.»

میلر در واقع در تلاش است تا بگوید تجاوز مرد بر زن در راستای تفاوتی است که بین بیولوژی زن و مرد وجود دارد به نحوی که این تفاوت تبدیل به یک رابطه قدرت نابرابر شده است که زنان در آن همواره فرودست‌اند. در عین حال نیز بی‌ارزش قلمداد شدن زنان از سوی جامعه‌ای که مردان قدرت را دارند، نهادینه شده است به نحوی که مردان نه تنها برای رضای امیال جنسی‌شان نیز تمایل به اعمال قدرت و سلطه بر زنان دارند بلکه از آن به عنوان ابزار سرکوب استفاده کرده‌اند. به این ترتیب به نظر می‌رسد به این‌جا می‌رسیم که دلیل ستم مرد بر زن و به‌طور مشخص تجاوز، در ذات قدرت مردانه و بیولوژی آن‌هاست. این در حالی است که مردسالاری «نتیجه» ساختار قدرت مرد بر زن و یا «نتیجه» برتری طلبی «ذاتی» یا «بیولوژیک» مردان نیست. بین زن و مرد رابطه قدرت موجود است اما این رابطه نه تنها «ذاتاً» یک رابطه قدرت و سلطه نبوده بلکه مسأله نیز بر سر کشمکش و یا رقابت برای قدرت نبوده است. زمانی که قول براون میلر این رابطه به یک کشمکش بر سر قدرت از سوی مردان مبدل شد که شرایط مادی جامعه و در نتیجه سازمان‌دهی‌های تولیدی و اجتماعی تغییر کرد.

او در جایی دیگر می‌گوید: «این کشمکش بر سر قدرت ذاتی روشی است که در آن دو جنس با هم رابطه اجتماعی برقرار می‌کنند. به زنان منفعل و مطیع بودن و به مردان فعال و مسلط بودن آموخته می‌شود. احساساتی بودن، مهربانی و دلسوزی در زنان تشویق می‌شود و در مردان مورد سرزنش قرار می‌گیرد. در نتیجه مردان به روشی وارد اجتماع می‌شوند تا زنان را بی‌ارزش قلمداد کنند و خود انگاره‌های مردانه را پرورش دهند. پس از این مردان دشمنی به زنان را در خود رشد می‌دهند و حتا یاد می‌گیرند که از طریق سلطه به برانگیختگی جنسی برسند. این ساختار قدرت برای حفظ یک ساختار سلسله مراتبی موجود است جایی که خشونت وجود دارد و ضروری است؛ و این در نهایت برای حفظ پدرسالاری، حفظ قدرت و در نتیجه حفظ مالکیت خصوصی ضروری است.»

استدلال میلر در این‌جا این است که اعمال قدرت مردان در کلیت خود برای حفظ یک ساختار سلسله مراتبی مبتنی بر مالکیت خصوصی ضروری است. باید گفت درست است که این ساختار قدرت مرد بر زن برای حفظ پدرسالاری و در نتیجه حفظ مالکیت خصوصی ضروری است اما یک جنبه نیز نمی‌توان به موضوع نگاه کرد. حفظ مالکیت خصوصی تنها محدود به حفظ پدرسالاری نیست و حفظ نظام سلسله مراتبی هم تنها برای حفظ سلطه قدرت مرد بر زن نیست.

در مجموع نظریاتی که بر مردسالاری تأکید ویژه دارند به جوانب بسیار صحیحی از رابطه بین ساختار سیاسی قدرت و مردسالارانه بودن آن بر امر فرودستی زنان و به‌طور مشخص تجاوز پرداخته و یادآوری می‌کنند که این سلطه و تجاوز در راستای تضمین اعمال قدرت و سلطه یک نهاد سیاسی مبتنی بر تمایز جنسیتی است، و این دولت و سیستم مردسالار

است که فرهنگی زن‌ستیزانه را نیز در همین راستا در جامعه اشاعه می‌دهد و خود نقش مستقیم در فرودستی زنان دارد. به‌طور مثال پدیده‌هایی هم چون قاچاق زنان، تن‌فروشی و پورنوگرافی همه از سوی این سیستم انجام و حمایت می‌شود و تأثیر مستقیم در تجاوز بر زنان و فرودستی آنان دارد. این نظریه‌پردازان اما در عین حال بر این باورند که مردسالاری و سلطه مرد بر زن یک سیستم در خود که مبتنی بر قدرت و سلطه مردان است، می‌باشد. درست است که این سیستم مردسالار و زن‌ستیز است و درست است که تفاوت بیولوژیک بین مرد و زن خود نطفه‌های شکل‌گیری تضاد بین زن و مرد را نهفته دارد، اما تبارز ستم‌گرانه این تضاد و ظهور پدیده‌ای به‌نام مردسالاری و ستم بر زن، دلایل مادی داشته و در ظهور مالکیت خصوصی و طبقه ریشه دارد.

به هر حال نتیجه این می‌شود که این نظریه‌پردازان علی‌رغم گام‌های ارزنده‌ای که در شناخت و تحلیل تجاوز (و به‌طور کل ستم و خشونت) بر زن و جوانب مهم نقش مردسالاری بر زندگی زنان برداشته‌اند، در نهایت یا راه‌حلی ریشه‌ی را در جهت از بین بردن آن ارائه نمی‌دهند و یا به‌دلیل همین تحلیل یک‌جانبه، نهایتاً نمی‌توانند به راه‌حل صحیح و علمی برسند.

راه‌حل برخی از نظریه‌پردازان این است که برنامه‌های جلوگیری از تجاوز را باید بر روی زنان و دختران جوان تمرکز داد و به‌آن‌ها دفاع از خود را آموخت. همین‌طور زنان باید بدانند که چطور نقش قدرت و سلطه به انگیزه مردان به تجاوز خدمت می‌کند. آن‌ها تأکید دارند که در عین حال قوانین نیز باید بدون تبعیض جنسی باشد و متجاوزین را به‌شدت مجازات کنند. این یعنی قوانین را دیدن و بستر مادی که قوانین در آن جاری است، از آن منشأ می‌گیرد و به‌آن خدمت می‌کند را نادیده انگاشتن.

از سوی دیگر نیز برخی، از بین بردن نهایی تجاوز را نیازمند بازسازی عظیمی در ارزش‌های اجتماعی که شامل تجدیدنظر در روابط دو جنس است می‌دانند. به‌این شکل که نقش‌های جنسی دیگر به‌وسیله انتظارات کلیشه‌ی مبتنی بر انگیزه‌های جنسی و قدرت تعریف نشوند.^۷

کیت میلر می‌گوید:

«ما زنان به‌آن تعداد هستیم که تاریخ بشر را از راه دگرگون کردن آگاهی مردم و در نتیجه دگرگونی در ارزش‌ها و اصول پایه‌ی عوض کنیم. برای این‌کار ما نیاز به بازسازی ارزش‌ها داریم. برای بازسازی ارزش‌ها نیاز به «بازسازی شخصیتی» داریم. برای همه این‌ها نیز بایستی به سرکوب تمام مردم، به خشونت، سلطه و قدرت پایان دهیم؛ و بفهمیم که انقلاب در سیاست جنسی نه تنها پایه اولیه برای هر تغییری است بلکه یک اصل ابتدائی در هر تغییری در جهت داشتن زندگی بهتر است. انجام یک انقلاب اجتماعی و فرهنگی در جهان، وابسته به تغییر در میزان آگاهی است که با آن یک رابطه نو بین زن و مرد برقرار شود، و ارائه یک تعریف نو برای بشریت و شخصیت بشر جزء بی‌قید و شرط آن باشد.»

کیت میلر بر امر مهمی اشاره می‌کند و آن «ارتقای آگاهی»، «انقلاب اجتماعی» و «انقلاب در سیاست جنسی» است و این کاملاً صحیح است. اما مسأله این است که تحقق این دو انقلاب به‌تنهایی و بدون یک «انقلاب ریشه‌ی در روبنا و قدرت سیاسی» (و به‌منظور تحول عمیق در زیربنای جامعه و روابط و شیوه‌های تولیدی) ممکن نیست. زیرا که مسأله زنان جدای از دیگر مسائل و تضادهای درون این جامعه، که توسط روبنای سیاسی طبقات استثمارگر و ستمگر اعمال می‌شود، نیست و بدون تلاش در جهت از بین بردن دیگر ستم‌ها، استثمار و تضادهای اجتماعی، «انقلاب جنسی» نیز ناممکن است. همچنین نمی‌توان بدون داشتن یک انقلاب عمیق و رادیکال در ساختار سیاسی جامعه و بدون از بین بردن محافظین و ریشه‌های ستم، زمینه مادی لازم و شرایط مناسب برای کسب و «ارتقای آگاهی» معینی که جهت از بین بردن و ریشه‌کن کردن (و نه اصلاح) سیاست‌های ستم‌گرانه جنسی، ایجاد دگرگونی‌های عمیق در روابط اجتماعی،

فرهنگ، ارزش‌ها و اخلاقیات و ... ضروری است را فراهم کرد و انقلابی در سیاست جنسی و به قولی انقلاب اجتماعی پدید آورد.
ادامه دارد

یادداشت‌ها:

- ۱- Lee Ellis, 1991
- ۲- Thornhill & Palmer- Sieger & War, 2002
- ۳- Lee Ellis, 1989; Ellis, 1991
- ۴- Cahill, 2001- Susan Brownmiller, 1975
- ۵- مفهومی برگرفته از کتاب «دولت و آزادی» - نظریاتی درباره سوسیالیسم و کمونیسم - باب آواکیان
- ۶- Susan Brownmiller, 1975 - Malamuth, 1996
- ۷- Hilberman, 1976 - Malamuth, 1996